

رگ تاک

اخگری در پژوهشگری تاریخ اجتماعی - سیاست ایران

داود بهرامی

davoudbahrami@yahoo.com

یکشنبه ۸ شهریور ۱۳۸۳ - ۲۹ اوت ۲۰۰۴

چاپ سوم کتاب رگ تاک، در دو جلد و به قلم دلارام مشهوری، که تاکنون آخرین چاپ آن بوده، در بهار ۱۳۷۹ از سوی انتشارات خاوران در فرانسه انجام گرفته است. اینگونه بدیده می‌آید که شمار چاپ هر نوبت تنها ۲۰۰۰ نسخه بوده است.

نسخه‌ای که من در اردیبهشت ماه همین سال بدست آوردم تنها در یکی از کتابفروشی‌های خیابان وست وود لس آنجلس، آنهم پس از پرس و جوی فراوان موجود بود. اندکی اندیشه کنید! ۶۰۰۰ نسخه از کتابی که اخگری تابناک در دنیای پژوهش و چکلش تاریخ ایران زمین است و که بی تردید در فردای ایرانی آزاد در آموزشگاههای رسمی کشورمان دست بدست خواهد گشت! کتابخوان کنیکاو کم نداریم و نه عاشقانی که تشنگی فراغیری ریشه‌ها و عناصر سیه روزی سرزمین پرشکوهمن ایران آند. مشکل از سکوت ماست. از خود بارها و بارها پرسیده ام مگر ما با فیلسوف معاصر خود منوچهر جمالی^۱ که نزدیک به سه دهه و بیش از ۱۰۰ جلد کتاب، که سنتر ستر آنها با تیزبینی و سنجشگری خردمندانه و عاشقانه در باره‌ی تمدن ایران زمین نگاشته شده، چه کرده ایم که با تک کتاب اختر گونه‌ی پژوهشگر فرزانه‌ی خود خانم دلارام مشهوری نماییم؟ اگر پیش زمینه‌ای و بردباری لازم برای درک برخی از آثار فلسفی-سیاسی اندیشمندان توانای کشورمان، شماری را - حتا روش‌نگران پر ادعایمان را - می‌هراساند، دیگر نخوانند و یا مسکوت گذاردن کتاب روان نگاشته و شفاف رگ تاک را چه بهانه ایست؟

خانم دلارام مشهوری نتیجه‌ی کند و کاو خوبیش را از تاریخ ۵۰۰ ساله گذشته‌ی ایران با اندیشه‌ی سنجشگر خوبیش آلاییده و در دو جلد گرد آوری نموده است. آنچه در زیر می‌آید دریافت‌های من تنها محدود به جلد نخست رگ تاک می‌شود. در همین جلد نخست شما با بی شمار اندیشه‌های نابی آشنا می‌شوید که پشت‌وانه‌ی برنامائیشان کند و کاو سخت کوشانه‌ی نویسنده‌ی ارجمند است. آنچه در زیر می‌آید تنها درشت‌ترین نکاتی است که از دید من دارای وزنه‌ای سنگینترند:

۱. اهمیت حافظه‌ی تاریخی هر ملت و بیویزه جایگاه آن در موقعیت کنونی تک تک ما ایرانیان و نیز جمع ما به نام یک ملت.

نویسنده‌ی فرزانه خانم دلارام مشهوری چه در آغاز کتاب خود و چه در بخش پایانی جلد نخست آن اشاره‌ای دارد به نکته‌ای که کمتر اندیشمند معاصر ایرانی بدان پرداخته است و آن نقش بی‌بدیل حافظه‌ی تاریخی هر ملتی در پیشروی بسوی آینده‌ای تابناک است. این نکته بیویزه شامل حال ما ایرانیان می‌شود جرا که می‌هن ما هزاران سال از عمر تمدن بی‌همتايش که در نوع خود نخستین در جهان بوده است، می‌گذرد و دارای پشت‌وانه‌ی فرهنگی بسی سترگی است.

ایشان می گوید: "بهمانگونه که فرد انسان با تکیه بر هویت خوبیش، موقعیت اجتماعی و امکانات موجود، به عمل دست می یازد و کار و کوشش می کند، تا به هدفها و آرزوهایش دست یابد، در کنش تاریخی ملتها نیز "حافظه و هویت تاریخی" از نقشی تعیین کننده برخوردار است. اگر حافظه تاریخی مملو از خاطره‌ی شکستها، مصیبتها و سرخوردگیها باشد، البته در روحیه و عزم امروزین نیز اثرات منفی دارد و زمینه‌ی بی عملی، جبوني، خوشباشی و سرنوشتگرائی را می گسترد. بر عکس، اگر ملتی بر گذشته‌ی خوبیش و عمل تاریخی پدران و مادران خود بالیدن تواند، این مشوق پیگیری، پی جوئی و زیاده طلبی در دوره‌ی معاصر می گردد." (رگ تاک جلد نخست، ص ۲)

پیش از این رسم بر این بوده است که - بویژه پس از حکومت یک تنہ ی متوالیان اسلام از سال ۱۳۵۷ بدینسو - هر گاه گفتمانی از تمدن گذشته مان به میان می آمده است، محافل "روشنی‌فکر"، همراه با اسلامیستهای ضد ایرانی حاکم، آنرا یکسره با چماق شونیزم و یا عظمت طلبی ایرانی بر فرق سر ملت کوییده اند. البته حساب کار و باج حاکمان اسلامی انسان سنتیز ایران روشن است. آنچه در دنیاک است همزانوئی بخش بزرگی از سیاستمندان پر مدعما، از جمله در جبهه‌ی چپ، با این جماعت ضد ایرانی است. بی تردید کسانی که بخواهند تمدن و فرهنگ پر افتخار ایران باستان را که بخشی از گنجینه‌ی جهان است، سکوی پرش نژاد پرستانه‌ی خویش نمایند و دیگران را خرد و ناچیز شمارند، همان ریگی را در کفش دارند که افترا زنان مغرض. هر دو ارزشهای والا و انسان پرور تمدن ایرانی را در لجنزار نفرت و نادانی گرفتار نگاه می دارند. می توان به جرات ابراز نمود که آبشوخ جبهه‌ی ضد ایرانی ای که پشت افترا زنی های آنچنانی خود را پنهان کرده است، همان دستگاه فکری اسلامی صادراتی به ایران و بندگی بدان است. یکی از دلایل در غلتبودن به جبهه‌ی اسلامیستها در میهن ما بدون تردید ناآگاهی و کم دانی از چند و چون تمدن ایرانی و ابعاد آن می باشد. بالیدن به تمدن ایرانی چنانچه استوار بر آگاهی از معنای انساندوستانه و جهان آرائی آن نباشد، مردود شدن در آزمایش خودشناسی ایرانی است.

امروزه روز اگر به هر ایرانی گفته شود که از برجسته ترین خصوصیات ایرانیان راستگویی‌شان بوده است، شلیک خنده شان به آسمان برخواهد خاست. نیم نگاهی به ایران امروز و انسانهای مسخ شده‌ی در بند آن مرز و بوم تصویر هولناکی از آنچه که بوده ایم و آنچه شده ایم را بدستمنان خواهد داد. اگر کسی که خودش را ایرانی می داند و با ارزشهای پذیرفته شده مشکلی ندارد، باید به حال او و محیطی که او بر آن تاثیر می گذارد، گریست.

نقش گری همانند ریخته گری در ساخت و ساز و شکل دهی بکار می آید. شما اگر فرزند خود را با هر لغزش گفتاری اش دروغگو بخوانید و این کار را سیستماتیک وار انجام دهید، شما دست به کار نقش گری زده اید و بزودی فرزند خود را یک دروغگوی تمام عیار به بار خواهید آورد. چه او تمامی کوشش خود را معطوف بدان خواهد داشت تا در قالبی که شما برای او می ریزید، خود را بگنجاند و با آن تصویری که شما از او در نزد او ساخته اید، به همگونی و سامان و "آرامش" دست یابد. جائی خوانده ام که "تد ترزر"، بنیانگذار بزرگترین شبکه خبر رسانی جهانی سی ان ان، گفته است اگر بر این باورید که شما شهروند درجه‌ی دوم هستید، حتمن این چنین است.

بی شک از ستونهای بنیادین رگ تاک دیدگاهی است که پژوهشگر گرانمایه خانم مشهوری در باره‌ی نقش رفرمهاهای دینی (مذهبی) عرضه داشته و بنوعی فرمولیندی می نماید. ایشان پس از بر شماری اهمیت والا و خدشه ناپذیر وجود اقلیت‌های دیگر در جامعه و نقش بی بدیل شیعه گری در یکدست سازی جامعه از راه تاراندن و نابودی اقلیت‌های دینی به جنبش مارتین لوتن در نیمه‌ی سده‌ی ۱۶ در اروپا اشاره می نماید و آنرا سرآمد از هم پاشی اقتدار بی چون و چرای کلیسا و آغاز دوران باز زائی یا رنسانس و آزادی اروپا می خواند.

نویسنده بر این باور است که لوتر (۱۵۴۶ - ۱۴۸۳ میلادی) توانست تمامی کاسه کوزه‌ی کلیساي کاتولیک در اروپا را بر هم زند و پایان اقتدار سده‌های میانه کلیسا را افتتاح نماید. او به درستی به نقش مذهبی شخص لوتر بعنوان کسی که می‌توانست از زاویه‌ی موقعیت والای مذهبی اش در دم و دستگاه کلیسا جنبشی مردمی را پایه‌ریزد، اشاره می‌نماید. (زمانی که خواننده این بخش از رگ تاک را می‌خواند بی اختیار به یاد پیگیرترین اصلاح طلبان حاکمیت کنونی ایران می‌افتد و دلخوش می‌گردد.) نویسنده آنگاه که اهمیت و بزندگی جنبش لوتر را در شکاندن اقتدار کلیساي کاتولیک و آزادی اروپا و غرب را به نمایش می‌گذارد به جنبشی در ایران می‌پردازد که بی شک همواره از دیدها پنهان مانده است و آن نیز جه میش بابی گری است. با ردیابی تاریخی، ایشان نمایان می‌سازد که چگونه جنبش شیخیه با به زیر پرسش بردن و دستکاری اصل امامت بدان گونه که توسط متولیان اسلام شیعه‌ی اثنی عشری تعریف و سر هم بندی شده است، روزنه‌ای می‌گشاید که از آن میان رهبران جنبش بابی گری سر برآن آوردند. ایشان سپس به شرح احوال این جنبش آزادبخواهی نویا که غده‌ی چرکین اسلام شیعه را باز شناخته و کمر همت به جراحی آن بسته بود، می‌پردازد. در پژوهش ایشان نمایان است که رهبران این جنبش خود از مقامات بلند پایه‌ی فرقه‌ی شیعه گری در اسلام بوده اند و به راز و رمزها، حیله‌گریها، مردم فربی‌ها و کلاهبرداری‌های آن جماعت که به نام امامت و نیابت، فتوا و... سکه زده مردم را در گمراهی نگاه داشته و خونشان را می‌مکیدند (به سیاق امروز)، آشنائی کافی داشته اند. نویسنده نشان می‌دهد که چنانچه جنبش بابی گری به هدفهای خود می‌رسید، ایران امروز چیزی جز آنچه که امروز شاهد آن هستیم، می‌بود و زندگی مردم دستخوش این خفت و خواری نمی‌گشت.

مهمترین نکته‌ی چالشگرانه‌ی این کتاب (در جلد نخست) بی تردید در گفتمانی است که نویسنده بدان دامن زده و آن نیز اهمیت بی‌جون و چرایی است که ایشان برای ایجاد رفرم دینی قائل هست. ایشان بارها و بارها اصرار بر مسالمت جوئی و خشونت زدائی، مبارزه بر علیه حاکمیت اسلامی ایران دارد.

بی تردید اکنون که جنبش بابی گری پایان یافته و

آرمانهای آن حتا در انقلاب مشروطه نیز از سوی نیروهای کور و بهیمی جامعه به شکست کشانیده شده است، پرسشی شکل می‌گیرد مبنی بر اینکه چگونه می‌توان این دیو رشت گفتار و کردار را از گرده‌ی مردم ایران پایین آورد و با آگاهانیدن مردم آنرا تاراند؟ از سترهای کتاب چنین بر می‌آید که از میان دستگاه مذهبی کسانی باید تیشه به ریشه‌ی وجود این هیولا از راه چالش و نفی ترفندهای این جماعت یعنی امامت، نیابت، ولایت فقیه، فتوا و... زند. اگر این درست است که لوتر در سده‌ی ۱۶م و رهبران جنبش بابی گری در ایران در سده‌ی ۱۹م میلادی از مقامات و فقهیان دم و دستگاه انسان ستیز مذهبی بوده اند و توانسته اند بهنگام سواری از این اربابه‌ی دیو کشان، استفاده برده و چرخهای آنرا به گل نشانند (ظاهرن تنها لوتر توانست)، پس اکنون نیز - اگر بخواهیم مسالمت آمیز پیش رویم - باز هم باید در انتظار این باشیم که کسی همانند منتظری و ازین دست فقهیا آنقدر بیش فکری بیابد که بتواند (بخواهد) زهر مهلک امامت، ولایت، جهاد، فتوا و... را نخست دریابد و آنگاه آنقدر جریزه و دلیری داشته باشد که بجای نق زدنهاي سیاسی و زیر بال پر قوبه زندان و تبعیدها تن در دادن، دست کم یکی از ریشه‌های این "جرثومه‌ی فساد" را نشان گیرد و با صدای رسا آنرا نفی کرده، مردم مسخ شده را به عدم پذیرش آن دعوت نماید. تا این لحظه که من این سترها را می‌نگارم هنوز هیچ انسان شرافتمند و آگاهی از میان آن دم و دستگاه روحانیت دیده نمی‌شود که خواستگاهش آنقدر مایه دار باشد که گامی به پیش بردارد و بجای گلاویزی شخصی و خودی، چوب لای چرخ دنده‌های اربابه‌ی جنگی حاکمیت اسلامی شیعه گذارد. شاید البته خانم دلارام مشهوری این گام از مبارزه را از سر گذشته بداند و عمر تاریخی اش را سپری شده، بخواند، اما - دست کم در جلد نخست - چنین دیدگاهی، حتا غیر مستقیم نیز، به خواننده القا نمی‌شود.

نکته‌ای که می‌تواند این گفتمان را بهتر بنمایاند شاید نقشی باشد که نویسنده‌ی رگ تاک برای جنبش لوتو بعنوان راهگشای بنیادین باززائی اروپا قائل است. یافته‌های من در متن های تاریخی از باززائی این است که جنبش لوتو رانیزم بی‌تر دید نقش مهمی بهمراه دیگر اندیشمندان در به میوه نشاندن جنبش باززائی در اروپا داشته است. اما - بر خلاف آنچه نویسنده‌ی رگ تاک باور دارد - این جنبش نه از هنگام وجود چالشگری لوتو که از مدتها پیش از آن و به عبارتی از سده‌ی ۱۲م آغازیدن گرفته است و موج آن نه از کاسه‌ی سر کلیسا که از راه شناخت و بازشناسی ادبیات و فلسفه های یونانی از سوی هومانیستهای آن دوران برآمد افتاد.

جنبش لوتو رانیزم

تنها همانند بازوی مسلح ناخشنودی از ستم پیشگی کلیسا بود که بستر فکری و خردورزی اش را هومانیستهای سده‌های پیشین فراهم نموده بودند. اختلاف ظریف در اینجاست که با به رسمیت شناختن رسالت رفمها این بعنوان چاره گران برون رفت از استیلای پلید و بهیمی دین بر جامعه، جنبش مردمی و سکولار به دنباله رو و آماده به خدمت این رفمهایی که اعتباری به فروزان نیست، بدل می‌گردد. به همین دلیل است که نیاز گستگی جنبش آزادیخواهی ایران از بند شریعت اسلام در ایران، نه چشم دوختن به شخصیت‌های ترقه‌ای و غیر قابل اتكائی همانند سروشها و کدیورها، که پرداختن به کنه فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی است. اگر آگاهی از چند و چون تمدن ایرانی ای که ما از آن دم می‌زنیم و بدان باورمندیم گستردۀ نگردد، و در راستای صفتی با سنت زندگی سوز فرا نروئیده و عبارت بندی نگردد، اشاره به آن همواره در عرصه‌ی لاف زنی تو خالی باقی می‌ماند و کردار آن سترون و ناکار از آب در خواهد آمد. مهمترین پرسمان این است که هیچ جنبشی که سر اندیشه (ایده) چرخشی تاریخی در دستور کارش باشد ولی بهره‌مند از اندیشه‌ی فلسفی روشی و شفافی نگشته باشد، به سر انجامی نیک نخواهد رسید. از همین راویه است که جنبش کنونی ایران از نزائی اندوه‌هیاری رنج می‌برد، چه آزادی و ارحمتی انسانی از دیدگاهی فلسفی هنوز در حد نگرشی یکسان در نزد جامعه بدل نگشته است و عقل نخبگان، و به خرد و نیک سرشناسی همگانی، همچنان حرف نخست را در این گرانیگاه بزرگ تاریخ ایران می‌زند.

از فرازهای برجسته و بی‌همتای کتاب رگ تاک که پرتو روشنگرایی آنرا سد چندان می‌نماید، شناسائی حاکمیت دوگانه بر ایران از هنگام حقنه‌ی فرقه‌ی شیعه گری از دوران صفویان است. نویسنده با توانمندی غرور انگیزی نور به پستوی اماکن قدرت در چند سد ساله‌ی اخیر ایران می‌اندازد و وجود فعلی و نقش راهبرانه‌ی اسلامیستهای کهنه پرست را در غالب متولیان شیعه‌ی اثنی عشری نمایان می‌گرداند.

ما در این فراز کتاب در می‌یابیم که چگونه همواره، از پشت، از سوی مجتهدین و سردمداران شریعت شیعه خنجر خورده ایم و چگونه حرص و آز و قدرت ورزی این قشر فاسد جامعه‌ی ایرانی در توافقهای پشت پرده با دشمنان داخلی و خارجی می‌میهن، ما را در پست ترین و بی‌مایه ترین جایگاه های تاریخ اسیر کرده و به گل نشانده است.

همچنان که تیتر گونه اشاره گردید، کتاب رگ تاک برگ تابناکی در امر پژوهشگری دانشگرایانه و اعتماد به نفس فروزانه به ایرانیان خدمت شایانی نموده است.

خوانش آن را به همه‌ی عاشقان ایران زمین با هر گونه تعلقات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی صمیمانه پیشنهاد می‌کنم.